

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصِيرِي

مجلس دویست و ہجدهم

سید محمد حسن یوسفی
حسینی طہرانے

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

«فَقَالَ: أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ: فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ، فَإِنَّهُ يُورِثُ الْحَمَاقَةَ وَ الْبَلَّةَ؛ وَ لَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ الْجُوعِ؛ وَ إِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالًا وَ سَمَّ اللهُ وَ اذْكُرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آئِلِهِ: مَا مَلَأَ آدَمِيٌّ وَعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ؛ فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ فثَلَّثْ لِطَعَامِهِ وَ ثَلَّثْ لِشَرَابِهِ وَ ثَلَّثْ لِنَفْسِهِ.»

امام صادق علیه السلام به عنوان بصری راجع به کیفیت تغذیه می فرمایند: وقتی که اشتها و میل به چیزی نداری - یک میل واقعی نه میل مجازی که انسان چشمش به هر چه می افتد میل پیدا می کند، نه، اینها میلهای مجازی است - وقتی که اشتها نداری، یعنی اقتضاء بدن برای طلب غذا و سد جوع است، غذا نخور؛ زیرا این موجب حماقت و کودنی و منگی می شود؛ بلکه یعنی آدم کودن و منگ. هنگامی که گرسنه هستی غذا بخور و وقتی که غذا می خوری غذای حلال بخور، و نام خدا را ببر، بسم الله بگو و به یاد داشته باش حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را که فرمودند: آدمی هیچ ظرفی را بدتر از شکم خود پر نکرد، حال که لابد است از این، ثلث آن را برای طعام و ثلثش را برای مایعات، و ثلثش را برای هوا قرار بدهد.

حُب راجع به مسأله مطالبی خدمت رفقا عرض شد و خصوصیاتی که باید یک سالک در نظر داشته باشد برای کیفیت تغذیه بیان شد، و عرض شد که ملاک در تغذیه این است که انسان از این غذا خوردن و مأكولات و مشروبات برای رسیدن به آن هدف و مقصد خودش بهره بگیرد، این مسأله، مسأله مهم است، و اینطور نباشد که به هر چیزی که تمایل پیدا کرد به خاطر همان چیز و صرف تمایل باعث بشود که به آن سمت برود، این مسأله موجب می شود که ذهن و نفس کم کم از حالت توجه به آن معنا، به ماده توجه پیدا کند و خدمت رفقا عرض شد که: حتی بعضی ها آمدند و یک مطالبی را مطرح کردند به عنوان اینکه به طور کلی اصل و اساس در همین اشتغال به ماده و مأكولات و این تغذیه و امثال اینهاست و اینهاست که انسان را حرکت می دهد و برای انسان حال می آورد و انسان را به آن مدارج و به آن معارج می رساند!

حُب اینها همه اش باطل است و صحیح نیست. از خوردن هیچ کس به جایی نرسیده است و از آشامیدن کسی نردبان ترقی را نیپموده است، و این ظرفی را که خداوند قرار داده است برای انسان برای این است که انسان بتواند به واسطه او آن حرکت را داشته باشد، افراط و تفریط در این مسأله هر دو غلط است، هم انسان بخواد از این مسائل دور باشد و این نعمتهای الهی را بخواد در نظر نگیرد، و زهد غیر متعارف و غیر معقولی را بخواد

در پیش بگیرد.

دیده‌اید بعضی‌ها اصلاً فکر و ذهنشان در یک سطح پایین قرار دارد، اگر در جیش یک میلیون هم بگذارند وقتی که می‌خواهد برود سر مغازه می‌رود یک چیزی را می‌خرد که فرض کنید که از همه چیز دیگر پایین‌تر باید باشد، تفکر یک تفکر پایینی است. خب حالا یک کسی به یک مقداری دارد، اینقدر دارد، اینقدر می‌گیرد، ندارد، خُب نمی‌گیرد، آنکه دیگر [اشکال ندارد]. من روش بزرگان را در این زمینه خدمت رفقا گفتم: رعایت اصلح و رعایت احسن و رعایت آنچه که معقول است، خدمت رفقا عرض کردم. به طور کلی بنای سلوک بر اساس تعقل است، عقل چه حکم می‌کند؟ نسبت به هر چیزی چه نظری می‌دهد؟ سلوک یعنی همان، یعنی پیروی از همین و انسان نباید سلیقه‌های شخصی و فردی خود را در مبانی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و حیات روزمره اسلامی بخواهد سرایت بدهد، تسری بدهد، یکی از یک چیزی خوشش می‌آید، به دنبال این می‌گردد که ببیند در روایات، در اسلام در آثار چه چیزی نسبت به این قضیه می‌تواند مساعد باشد، آن یکی از یک چیزی بدش می‌آید از همان، او هم می‌گردد دنبال اینکه ببیند چیزی پیدا می‌کند که مساعد باشد. این اظهارنظرهای سلیقه‌ای و اظهارنظرهای شخصی است.

راه و روش اهل معرفت و اهل عرفان و اولیای الهی و مشی و مرام ائمه علیهم السلام بر همین اساس بود، بر اساس رعایت احسن و رعایت اصلح و ما می‌بینیم که در زمان‌های مختلف روش آنها مختلف بوده، زندگی آنها مختلف بوده، فرق می‌کرده، در یک زمان به یک کیفیت بوده، در زمان دیگر به کیفیت دیگر بوده. داستان امام صادق علیه السلام با سفیان ثوری خُب معروف است، همه می‌دانند و سایر ائمه اطهار علیهم السلام و سایر بزرگان، حالات آنها همه به همین وضع و به همین کیفیت بوده است.

لذا باید این مسأله مورد توجه قرار بگیرد که اولاً همانطوری که امام علیه السلام می‌فرماید: همیشه انسان از نقطه نظر تغذیه در یک وضعیتی باشد که آن وضعیت بتواند او را در آن راهی که دارد می‌رود کمک کند. مثلاً در این ماه مبارک رجب که گذشت و اکنون در ماه شعبان قرار گرفتیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام این دو ماه را روزه می‌گرفتند، بزرگان همین کار را انجام می‌دادند، برحسب آن وضعیتی که داشتند. حالا اگر یک کسی بگوید که: نه - با وجود اینکه ممکن است برایش ضرر داشته باشد و تاثیر سوء داشته باشد - من حتماً می‌خواهم این دو ماه را روزه بگیرم و به ماه رمضان هم بچسبانم! این دیگر می‌شود نفس، این دیگر می‌شود التذاذ نفسانی: به به به! به ماه رمضان چسبانیدم، سه ماهی که روزه گرفتیم! اینکه فایده ندارد، نتیجه ندارد.

ما خودمان اوّل ماه رجب گفتیم که بیاییم ادای روزه‌دارها را دریاوریم - ما کجا و آنها کجا - روز اوّل و دوّم را گرفتیم، روز سوم بعضی از همین دوستان و رفقا و اطباء که مانند صاعقه از آسمان بر ما نازل شدند گفتند: آقا شما نباید روزه بگیرید، گفتم یک سال هم آمدیم ادا دریاوریم این هم که... گفتند نه خیر، شما باید که خوردن مایعات تان به نحوی باشد که... مسائل دیگر، گفتیم: بسیار خُب. این حرف‌هایی که خودمان برای رفقا

می‌زنیم یک روز خود خدا هم می‌گذارد در کاسه خودمان: حالا بفرمایید! قشنگ روزه‌ها را بخورید، دیگر هم از این خیال‌ها نکنید و ادای آن روزه‌داران را درنیارید، ولی خُب حالا دیگر باید به حساب و کتاب و اندازه و مقدار و اینها باشد، توجه می‌کنید؟

حالا اگر بیاییم بگوییم: نه آقا! حالا یواشکی یک جوری ما نمی‌گوییم، کسی چه می‌فهمد؟ می‌گوییم آره و بالاخره کسی خبر ندارد، تا بخواهیم این کار را بکنیم یکدفعه خدا می‌آید جلو می‌گیرد: مگر قرار نیست که تو به تکلیفت عمل کنی؟ مگر قرار نیست به آنچه را که شرعاً و عقلاً مکلف هستی عمل کنی؟ چرا می‌خواهی یواشکی روزه بگیری؟ اینها مسائل بسیار مهمی است، دقائق و ظرائف راه در اینگونه مطالب و در اینگونه مسائل نهفته است، که انسان بداند کجای مسأله، مسأله‌ خدایی است و کجایش نفس است. روزه دارد می‌گیرد ولی روزه، روزه نفسانی است، قرآن دارد می‌خواند ولی قرآنش می‌شود قرآن نفسانی. وقتی می‌گویند: نگیر، نگیر! اطباء به مرحوم آقا - رضوان الله علیه - گفته بودند: شما نباید روزه بگیرید، ایشان سالهای آخر عمر نمی‌گرفتند و بیشتر آب می‌خوردند، غذا هم نمی‌خوردند. موقع افطار می‌آمدند و می‌نشستند پای سفره افطار و خودشان هم می‌گفتند: خُب، ما که روزه نمی‌گیریم اگر افطار و سحری هم نخوریم کافر مطلق می‌شویم! اقلّاً تا یک افطار بیاییم، حالا که روزه نمی‌گیریم اقلّاً بیاییم سحری و افطارش را بخوریم.

خُب حالا آدم بگوید: عجب! خُب یک ولی الهی آخر عمر روزه نمی‌گیرد؟ این چه قضیه‌ای است؟! نخیر نمی‌گیرد و نباید هم بگیرد، کی گفته باید روزه بگیرد؟ اگر روزه را خدا گفته، خدا می‌گوید: این کار را نکن، اینجا را نگیر، مگر من نمی‌گویم روزه بگیر؟ اگر خودت روزه را آورده‌ای خُب برو بگیر، هر چی می‌خواهی برو بگیر، اصلاً روزه بیست و چهار ساعته بگیر، چهل و هشت ساعته بگیر، هر چی دلت می‌خواهد بگیر، هر طوری هم شدی شدی، اما اگر قرار است من روزه را آورده باشم و من هم دستور به آن داده باشم، من هم پشت این مسأله را گرفته باشم، پس بنابراین باید طبق نظر من و رأی من و فکر و اراده من و مشیت من و در محدوده امر و نهی من عمل کنی.

امروز را می‌گویم: روزه بگیر، بگو: چشم؛ فردا را می‌گویم: بخور، بگو: چشم. قضیه نشود مثل قضیه‌ای که پیغمبر صلی الله علیه و آله وعده فتح مکه را به مردم مدینه دادند و حرکت کردند به سوی مکه: برویم مکه را فتح بکنیم. رفتند و قضیه حدیبیه و صلح حدیبیه پیش آمد، قرار شد که برگردند! وقتی قرار شد برگردند، این مردم گفتند: یا رسول الله تو به ما گفتی که می‌رویم مکه را می‌گیریم، حضرت گفتند: من گفتم مکه را می‌گیریم ولی آیا گفتم امسال؟

می‌تواند پیغمبر صلی الله علیه و آله به مردم بگوید: امسال نمی‌شود! چرا نمی‌گوید؟ می‌تواند یا نه؟ می‌تواند، خبر دارد خودش هم خبر دارد، از همه هم بهتر، که می‌روند تا دم مکه و بعد هم برمی‌گردند. خُب از اوّل بگو به مردم! خیالشان را راحت کنید: آقا شما حرکت می‌کنید می‌آید تا دم مکه آنجا جنگی اتفاق نمی‌افتد و بعد صلحی

در آنجا برقرار می‌شود و بر می‌گردیم به مدینه و در سال بعد این مسأله انجام خواهد شد نه در امسال. خُب اگر اینطور باشد دیگر کسی هنر نکرده، همه از اوّل خبر دارند که می‌آیند این همه راه را می‌آیند و بعد هم هیچ مسأله‌ای نیست و بر می‌گردند. علت اینکه اولیاء خدا مطالب را نمی‌گویند این است، علتش این است. چون اگر بگویند دیگر اثر ندارد، دیگر فایده‌ای ندارد، آن شخص از اوّل خودش می‌داند، قضیه را می‌داند که چه اتفاق خواهد افتاد و چه مسأله‌ای... ولی صدایشان در نمی‌آید و خودشان را هم تازه می‌زنند به آن راه، تازه می‌گویند: آقا بیا این کار را بکن و بیا فلان بکن، حالا خبر دارد قضیه از چه قرار است.

به همه قول دادند به زن و بچه‌شان قول دادند که می‌رویم و می‌زنیم و مگه را فتح می‌کنیم و بتها را درب و داغون می‌کنیم، خرد و خمیر می‌کنیم و چه می‌کنیم و فلان می‌کنیم و حالا می‌بینید با چه پولها و طلاهایی که از این کفار و قریش به دست می‌آوریم بر می‌گردیم به مدینه و فلان... می‌روند آنجا یک دفعه دست از پا درازتر کله‌ها پایین، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گویند که چون احرام بستید، همانجا حلق کنید و از احرام بیرون بیایید و برگردید، یک عده گفتند: چشم. حلق است دیگر، گفتند: حلق کنید سرتان را بتراشید و برگردید. خُب چه کسی سرش را می‌تراشد؟ کسی که رفته به حج، ما که حج نرفتیم برای چه سرمان را بتراشیم؟ اگر گفتند: تو که مگه نرفتی! فتح کجاست؟ مکّهات کجاست؟ بیرون کردن قریش کجاست؟ طواف و سعی و... کجاست؟ این سر تراشیده چیست؟ جواب مردم را چه بدهیم؟ بگوییم این همه راه رفتیم دست از پا درازتر برگشتیم؟ همین، صلح بکنیم برگردیم؟ خُب حالا برگردیم، برای چه سر را دیگر بتراشیم؟ می‌گویند: تو که مگه نرفتی که سرت را بتراشی، تو که سعی نکردی، طواف نکردی؛ توجه می‌کنید؟

اینها مسائلی است که خیلی مسائل مهمی است. یک فقیه اینجاها خودش را نشان می‌دهد که نسبت به تکالیف افراد و تکالیف مقلّدین خودش چه احساسی را دارد؛ احساس سرباز کردن یا احساس وارد کردن مقلّد در همان راهی که رسول الله صلی الله علیه و آله در آن راه قدم گذاشت. خیلی فرق می‌کند، احساس اینکه مثلاً حالا یک کاری بکنیم این کارش زود راه بیفتد! و یک کاری بکنیم این مشکلش حل بشود! و یک کاری بکنیم و فلان... چرا راهی را نشان نمی‌دهیم که آن راه، راهی است که انبیاء و رسول خدا و ائمه و دین آن راه را نشان داده و سعادت را در آنجا قرار داده، اثر را در آنجا قرار داده، نتیجه را در آنجا قرار داده است؟ اینجاست که دیدگاه یک فرد نسبت به مسائل خیلی دقیق می‌شود و خیلی عوض می‌شود، و معلوم می‌شود که چه مقدار ما دغدغه هدایت و رشد و تعالی افراد را داریم! تازه اگر طرف خودش بفهمد اگر نفهمد که هیچی، آنکه دیگر اصلاً بحثش نیست.

یک عده آمدند گفتند که: خُب یا رسول خدا ما که حج انجام ندادیم، وقتی حج انجام ندادیم برای چه دیگر سرمان را بتراشیم؟! حضرت هیچی نفرمودند. ما به زن و بچه قول دادیم، ما به دوستانمان قول دادیم، به همدیگر گفتیم: می‌رویم مگه را فتح می‌کنیم و می‌زنیم همه بت‌ها را می‌ریزیم پایین و طواف می‌کنیم و سعی

می‌کنیم و بعد غانماً و فاتحاً مراجعت می‌کنیم، و به هم می‌گوییم: بله، ببینید سرمان را زدیم و ما همانها هستیم و رفتیم و کشتیم و درب و داغون کردیم و ابوسفیان و... و همه را زدیم و درب و داغون و بیرون کردیم و حالا هم الان آمدیم با یک همچین حالی و... این چیست؟ این نفس است، همه اش می‌شود نفس: ما همان هستیم ها! می‌بینید سرمان را هم زدیم، ما رفتیم و این کار را هم انجام دادیم و آمدیم!

یدک عده می‌گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده: حلق کن، ما حلق می‌کنیم. اگر رسول خدا می‌گفت: در همان اول مدینه وقتی که هنوز خارج نشده‌اید حلق بکنید! همان موقع ما حلق می‌کردیم.

- [پیامبر:] شما یک عده حلق بکنید و برگردید مدینه!

- ما که هنوز مکه نرفته‌ایم!

- من می‌گویم حلق کن. این حلقی که الان تو داری می‌کنی از صد تا مکه رفتن اثرش برایت بیشتر است، صد تا مکه که بروی، حج و عمره و عرفات و مشعر و همه را بروی، ذبح و رمی جمار و طواف و بیا و برو و فلان، این یکی از صد تا مکه برایت تاثیرش بیشتر است، و تاثیری که می‌گذارد و تو را نزدیک می‌کند و از اعتباریات و توهمات و تخیلات بیرون می‌آورد این اثرش از آن حج بیشتر است. آن اسمش مکه است، مکه، حج، حاجی، حاجی (همچین قلمبه و سلمبه) رفته مکه، عرفات رفته، مشعر رفته، خب رفته که رفته، ماشین سواری هم رفته، کجاوه و خر و اسب هم می‌روند، خلاصه همه جا می‌روند. این رفتن چقدر در تو تاثیر گذاشت؟ صحبت در آن اثر است.

بعضی افراد هستند وقتی که از مکه برمی‌گردند آدم یک نگاه می‌کند انگار در خانه‌شان نشسته بودند، فقط همین سوار شدند و رفتند و یک گشتی زدند و چرخیدند، بعضی‌ها هم نگاه می‌کنی: نه بدک نبوده مثل اینکه همچین بد نبوده بدک نبوده. هر دو رفتند، هر دو این راه را رفتند، هر دو سوار شدند، هر دو سوار طیاره شدند، هر دو پیاده شدند، هر دو احرام بستند، ولی خب این کجا و آن کجا؟ این در چه هوایی است آن در چه فضایی است؟ و بعد سرشان را زدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رَحِمَ اللّٰهُ الْمُحَلِّقِينَ، خدا آنهایی را که سرشان را تراشیدند مورد رحمت خودش قرار بدهد. اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: رحم الله یعنی [رحمت خدا] آمد پایین، یعنی با یک رحم الله المحلقین آن رحمت آمد رفت روی سر آنهایی که سر را تراشیدند نشست، آنهایی که تقصیر کردند مویشان را زدند ناخنشان را، نشست. آمدند به پیغمبر گفتند که: یا رسول الله برای ما هم دعا کن! ولی خب [رحمت از بالا پایین] نمی‌آید وقتی نمی‌آید چه می‌شود کرد، باز پیغمبر فرمودند: رحم الله المحلقین، هنوز رحمت نیامده، بلکه رحمت رفت و دوباره روی سر آنهایی که تراشیده بودند نشست، حالا این نشستن رحمت یعنی چه؟ یعنی باز شدن آن مسائل نفس، انکشاف، انشراح صدر، نزدیکی و عشق بیشتر، علاقه بیشتر، اهتمام بیشتر به راه، و توفیقاتی که پس از این باید برای اینگونه افراد بیاید. اینها آن رحمتی

است که پیغمبر صلی الله علیه و آله با رحم الله می آورد روی سر آن افراد قرار می دهد. برای بار سوم باز دیدند که عجب کلاه سرشان رفته، خُب بدبخت برو بزن دیگر، وقتی پیغمبر می گوید: برو سرت را بتراش خُب برو بتراش دیگر! هم تقصیر می کنی، هم می آیی گریبان پیغمبر را می گیری که برایمان دعا کن؟ خُب بسم الله، بسم الله.

خیلی افراد هستند که می گویند: آقا یک دستور العملی، آقا یک مطلبی، آقا یک چیزی... می گویم: خُب آقا من فلان مسأله را در فلان کتاب نوشته ام بروید فلان کتاب را بگیرید. آقا نمی شود همین الان یک چیزی بگویید؟

داری من را بازی می دهی؟ چه کسی را داری بازی می دهی؟ دستور العمل می خواهی آنجا هست بفرما برو. می خواهی حرف بزنی و مجلس درست کنی و چند دقیقه ای جای بخوری و فلان بکنی آن یک مطلب دیگری است، آن دیگر همه جور می شود صحبت کرد و همه جور می شود... حرف می خواهی آنجا بفرما، مگر مطلب نمی خواهی برو آنجا.

طرف تقصیر کرده و سرش را نمی زند و هی می گوید: یا رسول الله بیا ما را هم دعا کن، برای بار سوم یا بار چهارم نمی دانم یا سوم یا چهارم می روند، حضرت فرمودند: و المقصّرین، که دل اینها هم به دست بیاید و خلاصه اینها هم [بی نصیب] و بی حساب نمانند. پس این است مسأله آقا جان، وقتی می گویند: بایستی این کار را بکنی باید بکنی وقتی می گویند: نه، دیگر تمام شد و رفت.

بزرگان نسبت به این مسأله دستوراتی دادند، راجع به روزه دستوراتی دادند، راجع به کیفیت غذا دستوراتی دادند و خُب هست، اینها مطالبی هست و خودشان هم بیان کردند ما هم در صحبت های خودمان نسبت به این قضایا اشاراتی داشتیم.

هر وقت احساس می کنید که حالتان دارد سنگین می شود، حال روحی، حال عبادی، و این احتمال دارد که تغذیه روی این تاثیر داشته باشد، خُب انسان می تواند یک قدری تخفیف بدهد، یک قدری تقلیل بدهد و یک قدری نسبت به یک مسأله از آن مقدار کم کند تا اینکه ببیند آن نشاط دوباره برگشت، آن سبکی دوباره برگشت. بسیاری از بزرگان بودند که در دستوراتشان اینها به افراد چله هایی می دادند، مثلاً فرض کنید که: ترک حیوانی، ترک گوشت، یا مثلاً فرض کنید که غذا در دو نوبت، یا غذا در یک نوبت، اینها بوده، یک همچنین مسائلی بوده. اما من در روش و مرام مرحوم آقا - رضوان الله علیه - ندیدم که یک همچنین مطالبی را خلاصه یا اگر هم گفتند بنده اطلاعی ندارم، ولی آنچه را که دستور می دادند به طور کلی نسبت به افراد این بود که هفته ای دوبار بیشتر گوشت خورده نشود، البته منظور از گوشت نه گوشت کم است، آن اشکال ندارد اگر چه هر روز هم باشد، منظور یک گوشت معتنا به است. هفته ای دوبار، بیش از آن مقدار خُب برای انسان ممکن است و احتمال دارد که در آن جنبه سبکی و روحانیت نفس تاثیر داشته باشد. مخصوصاً اگر گوشت قرمز باشد، این فرق می کند تا

غیر از آن و همانطوری که از نقطه نظر ظاهری و طبی به این مسائل توجه شده، از نقطه نظر روحی و سلوکی هم به این مسأله توجه شده است، اصلاً انگار این دو قضیه با همدیگر و در کنار هم قرار دارند و با هم جلو می‌روند. یکی از مطالبی که در فرمایش امام صادق علیه السلام هست این است که حضرت می‌فرمایند که: وقتی که غذا می‌خواهی بخوری چیز حلال را بخور، یعنی در نظر داشته باش که این غذا حلال باشد. خُب یک وقتی انسان نسبت به یک مسأله توجه ندارد، این مطلب جد است فرض کنی که مال مشتبهی است، و بنده هم خودم دیده‌ام این را در روش بزرگان، گاهی اوقات احتمال دارد مال مشتبهی باشد، انسان نمی‌داند و استفاده می‌کند و بعد می‌رود حالا آن مبلغش را حالا فرض کنی که صدقه‌ای می‌دهد به فقیر و امثال ذلک و از آن مسأله در می‌آید، اگر اینکه اطلاع داشته باشد که خُب آن به طور کلی باید اجتناب کند. در موارد شبهه‌ناک هم همین طور است. مخصوصاً تاکیدی که هست روی حامل است، زن حامل که خیلی باید دقت داشته باشد هر جایی نرود و هر غذایی را نخورد و مواظب باشد. خُب اینها مطالبی است که روی جنین تاثیر دارد. در روایات هم ما داریم تاثیر این مسأله را داریم، و همینطور راجع به رضاع (شیر دادن) بسیار تاکید شده زن، زن صالحه باشد، مؤمنه باشد، عقیقه باشد، التزام داشته باشد، بی‌بند و بار نباشد، اینها همه مؤثر است، یعنی اینها مسائلی است که تاثیر دارد و تاثیرش هم تاثیر جدی است، روی حال طفل و روی وضعیت و حال روحی طفل و مسائلی که بعداً برای او پیدا می‌شود، میل‌هایی که بعداً ممکن است نسبت به چه چیزها داشته باشد، شوق او و اینها همه تاثیر دارد. لذا باید خیلی دقت کرد مخصوصاً در این زمانه که دیگر همه افراد نسبت به مسائل بی‌توجه شده‌اند، بی‌بند و بار شده‌اند، سابق بیشتر مردم توجه داشتند، راجع به حلال بودن و حرام بودن کسب و کار، دقت می‌کردند اما خُب امروزه توجه به این مطالب کمتر شده، نمی‌گوییم هیچ، ولی خُب خیلی کمتر شده، زمانه بد زمانه‌ای شده، خیلی بد زمانه‌ای شده و عدم توجه مردم نسبت به مسائل خیلی زیاد شده و خُب این واقعاً باعث نگرانی است. که چطور افراد چندان توجهی نسبت به مسائل شرع و مسائل دینی ندارند و حقائق دینی و باورها در آنها به شدت تضعیف شده و جنبه ماده و گرایش به مادیات به همان تناسب تقویت شده و ازدیاد پیدا کرده. خُب علی‌کل حال انسان باید رعایت این مطالب را داشته باشد دیگر، از هر جایی و به هر کیفیتی این صحیح نیست، این یک باور غلطی است. بالاخره هر چیزی حساب و کتاب دارد. لذا امام علیه السلام می‌فرمایند که: این مسأله، مسأله مهمی است، و باید دقت کرد که آنچه را که انسان می‌خورد آن حلال باشد و مورد رضای الهی باشد، راجع به این مسأله خُب قبلاً صحبت شد.

مطلب دیگری که امام علیه السلام می‌فرمایند این است که: هنگامی که غذا می‌خورید باید «بسم الله الرحمن الرحیم» بگویید، این مطلب یک مطلب دقیقی است، و نشان می‌دهد که انسان در همه احوال باید توجه به او داشته باشد، یعنی با ذکر خدا باید این مطلب انجام بشود با یاد خدا باید این مسأله انجام بشود. چرا برای ذبح

می گویند: باید بسم الله الرحمن الرحيم بگوئیم؟ چرا برای خوردن غذا می گویند: باید بسم الله الرحمن الرحيم بگوئیم؟ این چه اثری دارد؟ این ذکر خدا در آن وضعیت و در آن موقعیت، باعث خروج آن موقعیت از حالت شهودانی و حیوانی و مادی به حالت روحانی است. خیلی ها تصور می کنند انسان در بعضی از اوقات فقط باید به یاد خدا باشد، حرکت و سلوک عبارت از فقط بلند شدن در شب برای نماز شب است، انسان شب بلند شود نماز شب بخواند و صبح هر کاری دلش می خواهد بکند، یا اینکه فقط در اوقات پنج گانه انسان نماز بخواند و بعد تمام شد، این معنا، معنای عبادت است! یا اینکه شب به یک ذکری مشغول بشود و بعد دیگر هر چه بادا باد، این نیست. حرکت انسان و حرکت یک سالک در همه احوال باید توأم با حضور خدا باشد، خدا را باید حاضر ببیند، وقتی یک ملاقات بخواند بکند، منزل رفیقش می خواهد برود بسم الله بگوئید، شخصی می خواهد بیاید باید بسم الله بگوئید، غذائی می خورد باید بسم الله بگوئید... یعنی تمام امور خودش را باید با یاد خدا و اینکه در ذکر اوست باید انجام بدهد نه اینکه صرفاً نسبت به بعضی از امور و نسبت به بعضی از اوقات این مسأله وجود داشته باشد.

در همه احوال، وقتی که انسان بسم الله می گوید آن غذائی را که می خورد طبعاً در یک وضعیتی قرار خواهد گرفت که برای او مفید خواهد بود، خیلی فرق می کند تا اینکه انسان بر سر سفره بنشیند و همین طوری مشغول به غذا خوردن بشود، معلوم نیست این غذا در راستای آن سیر و آن حرکت او قرار بگیرد، چون یاد خدا و نام خدا بر آن برده نشده است. اینکه دستور داریم وقتی که ذبحی می خواهید بکنید بسم الله الرحمن الرحيم بگوئید این بسم الله چه تاثیری در آن حیوان ایجاد خواهد کرد؟ آیا صرفاً این یک مسأله عادی است و یک دستور ظاهری است؟ یا اینکه نه وقتی که شما بسم الله می گوئید آن حیوان می شنود و با این شنیدن حال او تغییر می کند وضعیت او تغییر پیدا می کند، حال او تغییر پیدا می کند و تسلیم این ذبح می شود، تسلیم می شود، می گوید: من در همان راستایی الان دارم قرار می گیرم که برای آن خلق شده ام، هدف من این است که من به آن مقصد برسم و الان دارم به آن مقصد می رسم، این مسأله باعث آرامش او می شود، نفس او و روح او در این قضیه و در این زمینه حالت آرامش پیدا می کند، تا اینکه فرض کنید که شما یک حیوانی را همین طوری بیاورید بدون اینکه بخوانید بسم الله بگوئید... حتی وقتی که یک شکاری هم کسی می خواهد بکند وقتی می خواهد تیر بزند بسم الله بگوئید و بعد بزند، این بسم الله که می گوید خیال نکنید که به گوش او نمی رسد، می رسد، بسم الله که می گوید در مثال او به او می رسد گرچه در ظاهر فاصله زیاد است، مثال او متأثر می شود از این بسم الله.

لذا این قضیه و مسأله مهمی است که انسان این بسم الله را که می خواهد بگوئید هم خودش و هم آن حیوان و هم آن غذائی را که دارد می خورد همه اینها در همان راستا قرار می گیرد. شما خیال می کنید وقتی بسم الله می گوئید آن برنج این بسم الله شما را نمی فهمد؟ آن نان نمی فهمد؟ آن خورشت نمی فهمد؟ آن ماست نمی فهمد؟

آن سبزی نمی فهمد؟ همه اینها می فهمند، همه اینها در ملکوتشان، در مثالشان تاثیر می گذارد.

چطور وقتی یک انسان یک مال دزدی را، یک مال غصبی را بردارد بخورد تاثیر می گذارد، نان است دیگر چه فرقی می کند؟ برنج برنج است دیگر چه تفاوتی دارد؟ برنج غصبی باشد یا برنج غیر غصبی باشد یا حلال باشد، نان نان دزدی باشد یا نان غیر دزدی باشد، هر دو نان گندم است دیگر تفاوتی ندارد [ظاهراً]! شما وقتی که یک غذایی را می خورید یک مرتبه احساس کدورت برایتان پیدا می شود، وقتی غذای دیگری را می خورید، می بینید که نشاط دارید! هر دو که برنج بود، هر دو که سبزی بود، هر دو که نمی دانم مخلفات و این چیزها بود، چرا این طور شد؟ این به خاطر مثالش است، ظاهرش یکی است شاید خوشمزه تر هم باشد، بعضی ها می گویند: مال دزدی خوشمزه تر است!! شاید خوشمزه تر هم باشد! هان! ولی این بیشتر کیف دادن برای انسان، این او را به حیوانیت و به شهوانیت درآوردن و نزدیک کردن است.

خیلی وقت پیش من یک مقاله ای می خواندم راجع به بعضی از همین کشورها، همین کشورهایی که به اصطلاح اهل ظلم و [افساد] هستند، یکی از کارهایی که آنها می کردند - جالب است - این بود که غذایی را که می دادند به آن عده از سربازان مخصوص، غذای دزدی باید باشد. خیلی عجیب است! پس این مطالب و این مسائل را مثل اینکه آنها هم بلد بودند! غذای حلال به اینها نمی دادند و اینها تاثیرات این غذا را در رفتار آنها مشاهده می کردند که چگونه حالت این فرد با خوردن این غذا دارد عوض می شود و تغییر پیدا می کند. البته مقاله مربوط به یکی از کشورهای مسیحی بود که من می خواندم، جالب اینکه اینها سعی می کردند آنچه که در مسیحیت از او تعریض و نهی شده است همان را بیابند برای آن افراد آموزش بدهند، همانی که در مسیحیت نهی شده، فرض کنید که ظلم و جور و غصب و دزدی و یا اینکه غذای اینها غذاهائی است که از گوشت حیوانات درنده باشد می گفتند: که اینها تاثیر بسیار سوئی در کیفیت رفتار اینها دارد، یعنی همان طوری که اینها را می خواستند بار بیاورند و رشد بدهند و برای مقاصد خاصی مورد استفاده قرار بدهند، خُب این همین مطلب است دیگر.

این تاثیر ملکوتی و مثالی غذاست که روی آن فرد و روحیه او اثر سوء باقی می گذارد و باعث می شود که بعد از مدتی، مثلاً شش ماه و یک سال به یک حیوان درنده [تبدیل بشود] و به طور کلی حال و هوای او عوض می شود. افکار این افراد تغییر پیدا می کرد خیلی عجیب است ها، تا دیروز دست یک پیرزن را می گرفت و بارش را می گرفت و به مقصد می رساند، امروز یک لگد هم می زد به او و پرتش می کند آن طرف. خُب اینکه همان بود، این یک سال چی شد؟ این یک سال چه تغییری کرد؟ تا دیروز دلش فرض کنید که به حال یک بچه می سوخت و بچه را بلند می کرد از یک جایی که در معرض خطر است درمی آورد، الان صاف با یک اسلحه برمی دارد مغز یک بچه سه ساله را متلاشی می کند! بچه معصوم! و خیلی هم کیف می کند، خیلی بانشاط، هان؟ خیلی ها هستند الان در خیلی از جاها هستند به همین کیفیت هستند، اصلاً کیفشان این است، نشاطشان این است، نشاطشان یک همچنین چیزهائی است که انسان چنان اشمئزازی پیدا می کند که برای او قابل قبول نیست

و این نهایت لذت اوست برای اینکه یک همچنین وضعیتی را می‌بیند. البتّه فقط مسأله این نیست، علل دیگری هم در این قضیه هست، رفتار نامناسب، کارهای خلاف، مسائل خلاف، که یک یک یک اینها همه جمع می‌شوند و شخص را از آن فطرت اولیه و شاکله اولیه‌ای که خدای متعال انسان را براساس آن شاکله و براساس آن فطرت قرار داده که در آن رحمت است، عطف است، حس هم‌نوع دوستی است، عدالت است، رفع ظلم است، نمی‌دانم نفرت از دروغ است، نفرت از خلاف است، میل به امنیت است، میل به مسائل [خیر] هست، برمی‌گرداند.

بگونه‌ای که اصلاً دروغ برای او کیف می‌آورد، ااا! اصلاً ظلم برای او کیف می‌آورد، اینکه ظلم بکند کیف می‌کند، هیچ باکش نیست، می‌گویند دیگر، در چشم آدم نگاه می‌کند و دروغ می‌گوید انگار نه انگار! خُب چه خوردی؟! چه کار کردی؟! چه مسائلی اتفاق افتاده؟! قضیه چه شده؟! آن حال برگشته، آن حال عوض شده.

لذا این مسأله هست، امام علیه السلام می‌فرماید: مواظب باشید تغذیه‌تان تغذیه شبه‌ناک نباشد و بسم الله باید بگویید و نسبت به این مسأله خُب این مطالب و این مسائل را باید رعایت کنید، راجع به این فقره دیگر امشب ما مطلب را تمام کردیم البته مسائل دیگری هم هست که مقداری از آنها را در طول صحبت‌ها به طور متفرقه گفته‌ایم و همین طور بعداً هم در این زمینه صحبت خواهد شد، دیگر بنده دیدم بیش از این طولانی کردن این فقرات شاید مُمل باشد و به مطالب بعد نتوانیم برسیم. آنچه را که راه و روش بزرگان نسبت به این قضیه بود عرض کردیم و چه آنچه را که از آنها شنیدیم و یا خود با تجربه ملاحظه کردیم و الحمدلله رفقا هم در این زمینه خُب به اندازه کافی در این زمینه خودشان هم اهل اطلاع و تجربه بوده و همین طور مطالبی هم شنیده‌اند، بنابراین انشالله از جلسه بعد فقره دیگر را که امام علیه السلام می‌فرماید: «وَأَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْحِلْمِ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ: إِنْ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً؛» که وارد مسائل اخلاقی و مسائل اجتماعی و همین طور مطالب دیگر هست انشالله خواهیم شد.

ماه شعبان است و ماهی است که طبق بعضی از آثار و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: که شعبان متعلق به من است و ماهی است که یک جنبه خاصی دارد این ماه، خصوصیت این ماه این است که در آن بهاء و عظمت نزولات الهی توأم با یک نوع نشاط و سرور و فرح و انبساط است. که این قضیه خُب در ماه رجب نیست، در ماه رمضان هم به یک نحو دیگر است، ماه رمضان یک ماه رحمت است، و انسان این احساس را می‌کند در ماه رجب هم خُب جنبه توحیدی در آن غلبه دارد، اما ماه شعبان یک ماهی است که در عین اینکه آن جنبه روحانیش خیلی شدید است، توأم با یک نوع حالت انبساط روح و انبساط صدر و بشاشت هست که اقتضای تعلق این ماه به نفس رسول الله صلی الله علیه و آله هم به همین کیفیت است. چنانچه از بعضی از بزرگان نقل شده است که: همان حال و هوایی که در یک همچنین زمینه‌هایی برای آنها پیش می‌آمد آنها در ماه شعبان این مطلب را احساس می‌کردند و تعلقش را به نفس آن حضرت کاملاً در می‌یافتند.

لذا ادعیه‌ای که خب در ماه شعبان هست، مناسباتی که در ماه شعبان هست، اینها همه در همین راستا قرار دارد، مثلاً در همین مناجات شعبانیه خیلی مناجات عجیبی است، خیلی این مناجات مناجات عجیبی است، این مناجات، مناجاتی نیست که انسان را در غم قرار بدهد در غم و اندوه ببرد. مناجاتی است که در عین اینکه انسان این مناجات را با پروردگار دارد و حالات خودش را عرضه می‌کند و چه و چه... یک افتتاح باب و باز شدن راه و اذن ورود را احساس می‌کند، که: بیایید کجا، چرا نشسته‌اید، حرکت کنید بیایید اینجا، بیایید اینجا درها باز است، چرا معطل هستید؟ چرا تنبلی می‌کنید؟ چرا سر این سفره نمی‌آئید؟

لذا خیلی این مسأله مهم است که انسان برای وارد شدن در ماه مبارک چطور خدای متعال ماه شعبان را قرار داد و این هم از اسرار هست ها که ماه مبارک بعد از رجب نیست، ماه رجب می‌آید آن تأثیری توحیدی خود را می‌گذارد بعد یک انشراح صدر برای انسان در این ماه پیدا می‌شود بعد وارد آن رحمت خاصه در ماه رمضان می‌شود. این ترکیبی که در اینجا خدای متعال این ترکیب را لحاظ کرده این نشان دادن اطوار مختلفه ظهور اوست که چطور در ظهورات مختلف انسان را می‌آورد، می‌کشاند، حالش را عوض می‌کند، فکرش را عوض می‌کند، میلش را عوض می‌کند، شوق در او می‌آورد، در ماه شعبان شوق بالا می‌رود، میل بالا می‌رود، اشتیاق برای حرکت به سوی او بالا می‌رود، این خصوصیت ماه شعبان است، لذا در ماه شعبان بزرگان تأکید بر مراقبه خیلی داشتند، می‌گفتند: خیلی مراقبه داشته باشید، شعبان از دست نرود، این یک ظهور خاص است.

کأن می‌توان گفت آن استفاده‌ای که از ماه رمضان بعداً می‌شود این مقدمه‌اش از شعبان هست، از اینجا شروع می‌شود. به خصوص که در این ماه میلاد حضرت بقیة الله حضرت حجة ابن الحسن المهدی ارواحنا لتراب مقدمنا فداه است که در شب نیمه شعبان است و یکی از شبهایی است که احیاء در آن بسیار احیای مهمی است و من در تمام مدت عمرم با مرحوم والد - رضوان الله علیه - ندیدم که در شب نیمه شعبان ایشان خواب باشند و اگر استراحت می‌کردند یک نیم ساعتی یا فرض کنید که... بقیه‌اش را بیدار بودند و به دوستان خودشان هم توصیه می‌کردند که شب نیمه را احیا بگیرند و خودشان هم دعای کمیل می‌خواندند در همان شب، من حتی صوت ایشان را هم [می‌شنیدم]. چون ایشان دعای کمیل را از حفظ بودند و خودشان بعد از مراجعت از نجف، شبهای جمعه دعای کمیل می‌خواندند و البته بعد از چند سال ترک شد. هنوز من صدای دعای کمیل ایشان که برای دوستان خاص خودشان که از این طرف و آن طرف می‌آمدند در منزل خودشان مجلس داشتند هنوز در یاد دارم و در ذهنم هست و در گوشم هست. بله، که با چه صوتی می‌خواندند و دیگر متأسفانه ما آن موقع از این دستگاه‌ها و [ضبط صوتها] نداشتیم و صدای ایشان را هم ضبط نکردیم.

خلاصه در آن شب خیلی چیزها گیر می‌آید ها، آنچه را که من از ایشان و حتی اساتید ایشان شنیدم که در شب نیمه شعبان، خیلی چیزها هست، خیلی مسائل هست، مهمترین قضیه این است که ظهور ولایت کلیه الهیة حی در امشب اتفاق می‌افتد و به واسطه نفس قدسی آن حضرت برکات بر همه عوالم ساری و جاری می‌شود.

لذا مناسب است که رفقا شب نیمه را احیا بدارند، حالا یا مجتمعاً یا غیر مجتمعاً، یا فرادی در منزل خودشان یا اینکه مجتمعاً، دو تا، سه تا، یا چند تا، آن اشکالی ندارد و خبرهایش را هم بیاورند، فقط تنها تنها خلاصه این نباشد که آدم یواشکی برود و خلاصه به قول آنها پیاله‌ها و می‌ها را بزند و دهن خودش را هم پاک بکند و بیاید انگار هیچ خبری نشده و مسأله‌ای اتفاق نیفتاده است!

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که صبح در مسجد می‌آمدند می‌فرمودند: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِالْمُبَشِّرَاتِ، کیست که بیاید برای من بگوید از چیزهایی که دیشب گیرش آمده» مثلاً شبها که اصحاب بلند می‌شدند برای عبادت، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفتند: اگر کسی چیزی، مسئله‌ای، وارده‌ای، قضیه‌ای، شهودی، مطلبی انکشافی چیزی برایش هست، خلاصه بیاید برای ما بیان کند.

خلاصه شب شب مهمی است باید خیلی غنیمت شمرد و انسان به صحبت و اینها و مطالب عادی نگذراند، حالا اگر صحبت می‌شود اشکالی ندارد ولی صحبت در حول و حوش این قضایا و این مسائل باشد و حرفهای عادی زدن و اینجا چیه و آنجا زلزله شده و آنجا جنگ شده و آنجا صلح شده اینها چیزهایی است که به درد ما نمی‌خورد، اینها چیزهایی است که ما شنیدیم و تجربه هم کردیم و عمری هم گذشت و دیدیم، نه آقا جان! ره چنان رو که رهروان رفتند. اینها راه به جایی نمی‌برد و انتها هم ندارد، حد یقفی ندارد و همیشه هم همین هست، آنکه سرش کلاه می‌رود من و امثال من هستند که وقت خود را با اینگونه مطالب صرف کردند، اینها سرشان کلاه می‌رود و گرنه اگر قرار بر این باشد که چیزی گیر کسی بیاید باید جای دیگری انسان برود و رجوع کند. خواندن اشعار، اشعار بزرگان، اشعار حافظ، به به در یک همچین شبهایی اصلاً جایز اینجاست، اشعار مولانا، مولانا جلال الدین رومی، مثنوی، حافظ، فیض، اشعار حاج میرزا حبیب، اشعار ابن فارض، اینها و خلاصه در یک همچین فضائی است که آن رحمت الهی شامل حال بندگانش می‌شود و برای آنها این رحمت نازل می‌شود.

از خدای متعال می‌خواهیم که خداوند خودش ما را به همان راه و مسیری که اولیاء خودش را خواص درگاه خودش را در آن راه موفق کرده و از آن رحمت خاصه و نعمت خاصه و فیوضات خاصه و بارش‌های مخصوص بر ما هم ببارد و ما را قدردان و شاکر نعمت ولایت قرار بدهد و به واسطه این مولودهای مبارک در ماه مبارک شعبان خصوصاً حضرت بقیة الله، خداوند ما را به آنچه که مورد رضای اوست نائل بگرداند.

اللهم صلِّ على محمد و آل محمد